

فرانسوا ریگو

ترجمه

دکتر ابراهیم بیگ زاده

تأملی بر نظم نوین جهانی

10/10/10

اشاره مترجم

از پایان جنگ خلیج فارس مسأله
نظم نوین جهانی سرلوحه تمام بحث‌ها قرار
گرفته است. معذک باید گفت که این
نظم نوین برخلاف نامش بحث جدیدی
نیست. اندکی تأمل نشان می‌دهد که
بحث نظم نوین جهانی بیش از سه قرن
است که توسط غربیها در ازمینه مختلف
مطرح شده است و به نظر می‌رسد که
اولین بار گروسیوس در سال ۱۶۳۱ در
باب «حقوق جنگ و صلح» از نظم نوین
سخن به میان آورده باشد. در طول تاریخ
هر بار که انقلابات و جنگها روابط بین
المللی موجود را دگرگون کرده‌اند بحث
نظم نوین جهانی نیز مطرح شده است. از

آن جمله می‌توان از ظهور اتحاد مقدس
بعد از ناپلئون، از جامعه ملل بعد از
جنگ اول جهانی و از سازمان ملل متحد
بعد از جنگ دوم جهانی نام برد که هر یک
نظم نوینی را به ارمغان آوردند.
از جمله سوالاتی که مطرح می‌شود
این است که آیا در نظم نوین جهانی مورد
نظر قدرتهای معظم به سرکردگی آمریکا
جایگاه لازمه به جهان سوم اختصاص داده
شده است یا نه. اگرچه بوش و میتران هر
دو اعلام کرده‌اند که باید از هرج و مرج
در روابط بین المللی جلوگیری به عمل آید
و نظم نوین بر پایه قواعد حقوقی بنیاد
گذاشته شود و نه قانون جنگل، ولی از
آنجا که حقوق برآیند رابطه قدرت است به
نظر می‌رسد که در پس این گفته‌ها اندیشه
برتری طلبی وجود داشته باشد. لذا
بجاست که جهان سوم نسبت به چنین نظمی
و منزلت خود در آن لاقبل تردید داشته
باشد. برای یافتن پاسخ این سؤال و
سوالاتی دیگر باید روند تاریخی نظم نوین
جهانی را بررسی نمود. به همین منظور
مقاله «تأملی بر نوین جهانی» انتخاب و
ترجمه گردید. مقاله حاضر از فرانسوا
ریگو، استاد ممتاز دانشگاه کاتولیکی لوون
بلژیک می‌باشد که در مجله آفریقایی
حقوق بین الملل و حقوق تطبیقی به چاپ
رسیده است. گفتمنی است که تمام
پانوشتهای این مقاله که با علامت ستاره
مشخص شده‌اند از آن مترجم می‌باشد.

* François Rigaux, Revue Africaine de Droit International et comparé, Décembre 1991, T.
3, No 4.

مقدمه

- ۱ - به محض خاتمه جنگ خلیج فارس، جرج بوش رئیس جمهور آمریکا، استقرار یک نظم نوین جهانی^{*} را نوید داد. ^{**} بررسی مفهوم «نظم نوین جهانی» در چارچوب توسعه تاریخی آن دارای اهمیت زیاد است؛ زیرا شمول سیر تاریخی این نظم از آخرین سالهای قرن پانزدهم مبین اشکال مختلف و اداره جوامع بشری، در جهت رشد جامعه ای قابل زیست^۱ بوده است که در آن کل جوامع بشری تابع یک سری مقررات جهان شمول باشند بوده است. کلیسایی اصطلاح «نظم نوین جهانی» نشان دهنده این اراده است که در نظم مورد نظر یک مرکز قدرت با نهادهایی که موجودیت خود را از همین قدرت برگرفته و در جهت اداره آن لزوم می نمایند باید [بر جهان] حاکم شود.
- ۲ - تاریخ پیدایش نظم جهانی به طور دقیق مشخص است:

* a new world order

** جرج بوش در پیام ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ خود به ملت آمریکا «نظم نوین جهانی» را اعلام نمود.
1. œcuménique.

کشف آمریکا در سال ۱۴۹۲ توسط کریستف کلمب سرآغاز «عصر نوین» می باشد. اولین شالوده نظم جهانی از سالهای اولیه قرن شانزدهم مطرح شد و بدون تغییر مهمی تا سال ۱۹۱۹ ادامه یافت. معذک شکست جامعه ملل آن چنان شدید بود که امکان تصویب منشور ملل متحد را در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو مهیا نمود که این خود سرآغاز دوّمین مرحله در تاریخ روابط بین الملل می باشد. منشور (ملل متحد) نسبت به آنچه قبلاً وجود داشت یک نظم حقوقی بین المللی واقعاً نوینی را ایجاد نمود، و تا زمانی که این منشور لازم الاجراست هر گونه تحوّل فقط باید در پرتو اصول آن ارزیابی گردد.

۳- مطالب فوق امکان تقسیم این بحث را به سه بخش می دهد که عنوان آنها به ترتیب نظم بین المللی «قدیم» (قبل از سال ۱۹۴۵) سیستم ملل متحد و ملاحظاتی چند پیرامون معضلات فعلی نظم جهانی می باشد. دو بخش اول هر یک دارای یک مقدمه است. در مقدمه اول اشاراتی به روابط بین الملل در عهد عتیق شده است در حالی که در مقدمه دوم نگاهی به میثاق جامعه ملل می شود.

بخش اول نظم بین المللی قدیم

الف: سلطنت جهانی

۴- مفهوم نظم حقوقی بین المللی زائیده عصر نوین می باشد. بدون شک عهد عتیق شاهد نمونه هایی از معاهدات بین المللی است که معروفترین آنها معاهده منعقد در حدود سالهای ۱۲۷۸ قبل از میلاد مسیح میان رامسس دوم* و هاتوسی لی سوم** پادشاه هیتیتهای می باشد.

* Ramsès.

** Hattusili.

2. Cité notamment par Michel de Taube, l'inviolabilité des traités, Recueil des cours de l'Académie de droit international, t. 31 (1930-II), P. 303. Le texte intégral a été reproduit dans: Textes sacrés et textes profanes de l'Ancienne Egypte, traduction et Commentaires par Claire Lalouette (Gallimard, Paris, 1984), pp. 84-89.

معدلک این معاهدات همیشه نشان دهنده توافقهای محدود بودند بدون آنکه خالق نظمی باشند که تجمّعات آن روز شبیه به دولتهای مدرن امروزی بتوانند روابط منظم و به خصوص برابر خود را بر آن اساس برقرار نمایند. امپراطوریهای بزرگ، به خصوص امپراطور روم و امپراطور چین، همیشه روابط با ملت‌هایی را که مستقیماً تحت سلطه آنها قرار نگرفته بودند رابطه ای مبتنی بر عدم برابری تلقی می کردند. به لحاظ محدودیت جغرافیایی وحدت جهان فقط در قالب یک سلطنت جهانی ظهور می یابد، آن نیروی جاذبه ای که در اطراف خود ملت‌هایی که پست تر از ملت‌های جزو قلمرو امپراطوری هستند را گرد می آورد.

۵ - اگرچه اندیشه سلطنت جهانی ممکن است امروز متروک به

نظر برسد ولی ذره ای از جذابیت خود را از دست نداده است. کلیسای رومی با انتخاب مقر خود در پایتخت امپراطوری روم، هرگز عزم خود در عرضه و گاه در تحمیل یک نمونه جهان شمول برای سامان دادن به روابط انسانی را رها ننموده است.

وحدت جهان، که امروزه یک واقعیت جغرافیایی و اکولوژیکی تأیید شده با دید بی طرفانه علمی می باشد به سختی خود را از فرهنگ متحدکننده که در یک نظم به ظاهر عینی الهام بخش سلطه یک مرکز قدرت است جدا می سازد. پیدایش حقوق بین الملل مدرن (که امروزه به عنوان حقوق بین الملل «قدیمی» خوانده می شود) صحت این تجزیه و تحلیل را تأیید می کند.

ب: تجزیه امپراطوریهها

۶ - حقوقدانان مکتب بولونی،* از قرن چهاردهم به بیان نتایج حاصل از بی پایه بودن ادعای امپراطوری روم در قرون وسطی مبنی بر ابدی بودن خود پرداختند. با تجزیه دولتها (divisio regnorum) که

* l' Ecole de Bologne.

امری واقع است، هر تجمع سیاسی خاص (هر دولت) صلاحیتهای ناشی از حاکمیت خود را اعمال می کند. طبق نظر بارتل^{**} «دولتها هیچ مقامی را برتر از خود نمی شناسند» (Civitates non recognoscunt superiorem)، فرمولی که بالدی^{***} به کار برده گزنده تر می باشد. او می گوید: «شاه در سرزمین خود امپراطور آن است» هر دو نویسنده [نظر خود را از حقوق بین الملل (jus gentium)^۳ نتیجه گرفته اند].

ظهور دولتهای بزرگ و مدرن، ابتدا امپراطوریهای انگلستان و فرانسه و سپس اسپانیا و پرتغال، عوامل لازم برای تشکیل نطفه یک نظم بین الدولی را فراهم نمود. دولت مدرن در واقع مدلی از امپراطوری روم بود که این بار در چندین نهاد تجلی نموده بود. حقوق بین الملل از ابتدا در تلاش برای حل معضلات ناشی از این حاکمیتها بود. البته وحدت کاملاً از میان نرفت زیرا همان مدل حاکمیت (مدل رومی) الهام بخش تمام دولتهای مدرن بود. این وحدت به لحاظ داشتن منشأ مشترک مسیحی و همچنین توجیهی که اولین تئورسینهای حقوق بین الملل سعی می کردند در حقوق طبیعی آن هم علیرغم وجود ابهام در آن برای آن بیابند تقویت شده است، حقوقی که نه تنها قواعد رفتاری است که طبیعت به تمام جوامع تحمیل می کند بلکه همچنین شامل قواعدی است که دولتها به طور مؤثر در روابط فیما بین رعایت می کنند و قدرت الزامی این قواعد ناشی از الحاق تابعان حقوق بین الملل به آن

** Bartole.

*** Baldi.

۳. طبق نظر بارتل، videtur enim hoc permissum de jure gentium، در حالی که بالدی معتقد

است در چنین مواردی، در واقع، اقتدار عمومی از حقوق ملل ناشی می شود:

Regimen populi est de Jure gentium... confirmati sunt ex propria naturali Justitia.

نظم عمومی منبعث از حقوق ملل است... نظم خاص از حقوق طبیعی ناشی می گردد.

می باشد.^۲

ج: منشأ حقوق بین الملل مدرن

۷- اگرچه عبارت «حقوق ملل» (Jus gentium) شامل نهادهای مشترک در تمام جوامع بشری می شد ولی این نهادها فقط تنظیم کننده روابط میان انسانها بود. در واقع این فرانسیسکو دوویتوریا، عالم مذهبی اسپانیولی بود که توانست معنایی از «حقوق ملل» که از آن زمان مورد قبول عامه قرار گرفته بود، ارائه نماید، و طبق نظر او «هر آنچه که قانون طبیعت میان تمامی ملتها (gentes) برقرار نموده است حقوق ملل (Jus gentium) ^۳ نامیده می شود.» ترجمه های انگلیسی «حقوق ملل» (Law of nations) و آلمانی آن (völkerrecht) در این مورد مقید به مفهوم به کار برده شده از طرف ویتوریا که همان (Jus inter gentes) حقوق بین ملتها یا حقوق بین الملل بود می باشند.

اثر اصلی ویتوریا یکی در خصوص فتح آمریکا توسط اسپانیاییها و دیگری در مورد حقوق جنگ می باشد. نیم قرن پس از فتح آمریکا، عالم ۴. در مورد «حقوق ملل» (jus gentium) در حقوق روم و تشبیه آن به منطق طبیعی رجوع شود خصوصاً

به:

F. Rigaux, "Pour une déclaration universelle des droits des peuples" (Chronique sociale, Lyon, 1990), n^{os} 93-97.

5. Quod naturapris ratio omnes gentes contituit, vocatur Jus gentium:

آن چه نظم طبیعت میان افراد بشر مقرر کرده، حقوق بین الملل نامیده می شود. این جمله را ویتوریا از حقوقدانان رومی به عاریت گرفته است رجوع شود به:

Relectio de Indis, I, 21.

۶. آنها آثاری نیستند که خود ویتوریا منتشر نموده باشد بلکه یادداشتهای کلاس درس (relectiones) اوست که ژاک بوآیه، ناشر ساکن شهر لیون از سالامانگ آورد و در سال ۱۵۵۷ به چاپ رساند. موادی که در این کتاب تدریس شده اند عبارتند از:

مذهبی (ویتوریا) مشروعیت بخشیدن به این فتح و تعیین نمودن اولین قواعد حقوق جنگ را وظیفه خود قرارداد.

گروسیوس به عنوان جانشین اصلی ویتوریا خود نیز یک عالم مذهبی منتها از جناح اصلاح طلب بود. او در سال ۱۶۲۵ کتاب «در باب جنگ و صلح» را منتشر نمود که عموماً به عنوان مبانی حقوق بین الملل مدرن لحاظ می گردد.

هم ویتوریا و هم گروسیوس، علیرغم آموزش مذهبی شان، در غیرمذهبی نمودن حقوق بین الملل سهیم هستند. ویتوریا جهان شمول بودن سلطه پاپ در زمان را رد می نماید.^۷ گروسیوس قدمی فراتر نهاده و حقوق طبیعی را از وجود خدا جدا می نماید.^۸

۸- همان گونه که عناوین دو درس اصلی ویتوریا، که ارزش خاصی برای دکتترین حقوق بین الملل دارد، نشان می دهند، در رابطه با استعمار اسپانیا است که او مشروعیت جنگ (Jus ad bellum) و ابزارهای به کار گرفته شده در آن (Jus in bello) را مورد بحث قرار می دهد. او زیرکانه دو دسته دلایل را در هم می آمیزد، یکی حق دادوستد (Jus commercii)، یعنی حق تمام خلقها جهت برقراری روابط مدنی (دادوستد) با یکدیگر، و دیگر حق نشر آیین مسیحیت.^۹ زمانی

De Indis recenter inventis, De Indis sive de Jure belli hispanorum in barbaros relectio posterior

هندیان، کشف اخیر، هندیان با حقوق جنگ اسپانیا با بربرها، برداشتهای نخستین. مشهورترین آنها تحت عنوان "De iure belli" (حقوق جنگ) است که همه آنها در سال ۱۵۳۹ تدریس شده است. برای کتابشناسی گسترده در این مورد رجوع شود خصوصاً به:

"Actualité de pensée juridique de Francisco de Vitoria" (Bruylant, Bruxelles, 1988).

7. Papa non est dominus civilis aut temporalis totius orbis, loquendo proprio de dominio et potestate civili: De Indis, II, 3.

پاپ بر تمام جهان سلطه مادی ندارد یعنی فاقد اقتدار معین و حاکمیت مدنی است.

8. De belli ac pacis, Prolégomènes, § 11. (حقوق جنگ و صلح).

۹. فرمانهای (۱۴۹۴-۱۴۹۳) پاپ الکساندر ششم که سرزمینهای تحت سلطه را میان اسپانیا و

که اسپانیاییها در قاره آمریکا پیاده شدند موظف بودند از طریق مسالمت آمیز با سرخ پوستان ضمن برقراری داد و ستد با آنها حضور مبلغین مسیحی را نیز به آنها بقبولانند. فقط امتناع سرخ پوستان از قبول این دو تقاضا بود که می توانست توجیه کننده کاربرد زور در مرحله بعدی بر ضد آنها باشد. چنین امتناعی می توانست به عنوان خطا (iniuria) تلقی گردد و دلیلی مشروع برای جنگ باشد.

ویتوریا با خودداری از بررسی اینکه آیا واقعیات ناشی از فتح (آمریکا) منطبق با معیارهای یک جنگ مشروع بوده است، نیم قرن بعد از اولین ورود کریستف کلمب به قاره آمریکا نتیجه می گیرد که اشغال استعماری غیرقابل برگشت بوده و در لحظه ای که او تدریس می کرد، اسپانیا دیگر نمی توانست اداره سرزمینهای ماوراء بحار را رها نماید.^{۱۰}

۹- اگرچه توجیهی که ویتوریا برای فتوحات استعماری ارائه می کرد ناکافی می نمود و در قرن نوزدهم کاملاً به وادی فراموشی سپرده شد، معذک حقوق بین الملل ویژگیهایی از آن را کسب و تا سال ۱۹۴۵ حفظ نمود. مخاطبین این حقوق تعداد معدودی دولت تحت عنوان «جمع خوشبختان» (بر اساس اصطلاح آقای توماس هَلِنِد "the charmed circle") بودند که به این جمع فقط ملل متمدن، که اغلب به مسیحیان اطلاق می شد، دسترسی داشتند.

نظم حقوقی بین المللی تنظیم کننده روابطی بود که دولتها به عنوان تابعان آن با یکدیگر برقرار می نمودند. همان گونه که پل فوشی در ۱۹۲۲ می نویسد:

«در مقابل قبایل بربر دولتهای متمدن موظف به رعایت اصول بشر دوستانه حقوق طبیعی هستند، ولی نمی توانند مجبور به اجرای حقوق

برتغال تقسیم نمود حق انحصاری نشر مذهب مسیحیت و تجارت کردن در این سرزمینها را به هریک از

این دو کشور اعطا نمود.

10. De Indis, III, 18.

بین الملل موضوعه گردند.»^{۱۱}

دو سال بعد آقای توماس هلند چین و پارس را از «جمع خوشبختان» طرد کرد، ولی این کار را در مورد ژاپن که در آخرین سالهای قرن نوزدهم در این جمع پذیرفته شده بود نکرد.^{۱۲}

بخش دوم

نظم بین المللی بر اساس منشور ملل متحد

الف - تحکیم نظم بین المللی قدیم توسط میثاق جامعه ملل

۱۰- به دو علت اساسی، نهادهای ناشی از میثاق جامعه ملل خود را محدود به تحکیم نظم بین الدول نمودند که نتوانسته بود از وقوع جنگ جهانی اول جلوگیری نماید.

علت اول آن بود که مجمع و شورای جامعه ملل در واقع تداوم کنفرانس هایی بودند که در قرن نوزدهم اعضای «کنسرت اروپایی»^{*} را

۱۱. بل فوشی «منصل حقوق بین الملل عمومی»

P. Fauchille "Traité de droit international public" (Paris, 1922), t. I, pp. 32 - 33.

12. The Elements of Jurisprudence, 13^e édition (1924), P. 396: Within this charmed circle, to which Japan also some time since, fully established her claim to be admitted, all States, according to the theory of International Law, are equal. Outside of it, no state, be it as powerfull and as civilised as China or Persia, can be regarded as a wholly normal international person.

در چهارمین چاپ (۱۸۸۸) همان اثر، آخرین جمله «ژاپن به جای پارس» می باشد. طبق نظر قاضی فرانکفورتر، توسط معاهده منعقد شده میان ایالات متحد آمریکا و ژاپن در ۱۸۹۴ که در ۱۷ ژوئیه ۱۸۹۹ لازم الاجرا گردید، حتی ژاپن در مقام یک ملت غیر مسیحی دارای وضعیتی همانند ملتهای مسیحی گردید.

Japan, even though a "non-Christian" nation, came to occupy the same status as Christian nations: Reid V. Covert, conc. op., 345 U.S. 1, 61 (1956).

* کنسرت اروپایی (le concert européen) نظامی است که همزمان با استقلال بلژیک یعنی در سال

گردهم می‌آوردند و لذا از کارآرایی چندانی برخوردار نبودند. این عدم کارآرایی با وقوع بحرانهای عمده همچون جنگ چین و ژاپن، و تجاوز ایتالیا به حبشه پدیدار گشت، و اولین فتوحات رایش سوم نتیجه ناتوانی و بی اعتبار شدن کامل نهادهای جامعه ملل بود. امتناع ایالات متحد آمریکا از عضویت در جامعه ملل، عدم پذیرش اتحاد جماهیر شوروی از ابتدا، و به خصوص، محدود نمودن اعضا به دولتهای عضو «جمع خوشبختان» یعنی ملل متمدن^۳ در این زمان بیش از پیش جامعه ملل را به یک سازمان اروپایی و متشکل از چند دولت برگزیده تبدیل نمود. البته این سازمان به یک «قدرت با منافع محدود» که اندیشه قدیمی «دیرکتوآر اروپایی»^۴ را مجدداً زنده نماید تبدیل نشد. علت دوم آن بود که دیوان دایمی دادگستری بین المللی با صلاحیت ترافعی و مشورتی خود (در حالت اخیر نیاز به وجود دعوایی

۱۸۳۰ به وجود آمد و تا جنگ اول جهانی به حیات خود ادامه داد. کنسرت اروپایی متشکل از دولتهای روسیه، اتریش، پروس، انگلستان و فرانسه بود که ساردنی نیز در سال ۱۸۵۶ به آن ملحق شد. هدف این قدرتها از تشکیل این سازمان هماهنگ کردن فعالیتهاشان برای تأمین امنیت و آسایش دایمی در اروپا و النهایه سلطه بر جهان بود. در چارچوب همین نظام می توان از مداخلات نظامی از جمله در جزیره کرت در سال ۱۸۹۷ و در آلبانی در سال ۱۹۱۳ نام برد. ولی این نظام نتوانست در سال ۱۹۱۴ مشکلات موجود میان قدرتهای بزرگ را که خود نیز گرفتار بحران شده بودند حل نماید و تلاش برای تشکیل کنفرانسی برای حل اختلافات با شکست مواجه شد و جنگ جهانی اول در گرفت.

۱۳. اصطلاح «ملل متمدن» نشان دهنده آن است که منن آقای توماس هلند که در سال ۱۹۲۴ منتشر شده است، اگرچه این اصطلاح قبل از آن تاریخ پدیدار شده بود، ولی کاملاً ارزش و اعتبار تاریخی خود را از دست نداده بود.

* دیرکتوآر اروپایی (Le Directoire européen) نظامی بود که توسط دولتهای روسیه، اتریش، پروس و انگلستان توسط معاهده پاریس در ۲۰ نوامبر سال ۱۸۱۵ به وجود آمد. طبق ماده ۶ این عهدنامه دولتهای متعاقد توافق کردند که جلساتی را در فواصل معین زمانی برگزار کرده و در مورد منافع مشترک بحث کنند و اقداماتی را که برای آسایش و سعادت مردم کشورهای خود و حفظ صلح در

نیست)، در واقع روّیه‌ای را که به طور وسیع در خلال قرن نوزدهم توسعه یافته بود نهادین نمود و آن داوری بین‌الدّولی بود. البتّه بدون این که چیز جدیدی بر آن بیافزاید، زیرا صلاحیت دیوان دائمی همچنان موکول به توافق قبلی و صریح دولتها باقی ماند.

۱۱- مهمترین نوآوری میثاق جامعه ملل، تعهد دولتهای عضو به حلّ و فصل اختلافات خود از طریق مسالمت‌آمیز و پرهیز از توسّل به هرگونه تجاوز شتاب‌آلود در روابط متقابل بود.^{۱۵}

اهمّیت چنین ره‌آوردی و هم‌چنین ویژگی محدود آن در خلال جنگ حبشه نمایان گردید. اگر امپراطوری حبشه عضو جامعه ملل نمی‌بود، براساس میثاق جامعه ملل، تجاوز ایتالیا به آن عاری از چنین ویژگی حقوقی بود،^{۱۶} زیرا اعمال دول استعمارگر (در سرزمینهای تحت سلطه) تحت نظارت جامعه ملل نبود.

در این بین معاهده عمومی نفی جنگ به عنوان ابزار سیاست بین‌المللی (پیمان بریان - کلوگ) در ۲۷- اوت ۱۹۲۸ در پاریس با حضور نمایندگان پانزده دولت به امضا رسید. این پیمان که بعداً به شصت و سه دولت از طریق روند الحاق تسری یافت، ضمن نفی توسّل

اروپا لازم است بررسی نمایند. در کنگره اکس لاشابل در سال ۱۸۱۸ به پیشنهاد مترنیخ صدراعظم اتریش، فرانسه نیز به دیراکتوآر اروپایی ملحق شد. این نظام با برگزاری کنگره‌هایی (اکس لاشابل، تروبو، لایباخ، وردن) به کار خود ادامه می‌داد و حتّی تا مداخلات نظامی پیش رفت، ولی به علّت مخالفت انگلستان با این مداخلات و وقوع حوادث سال ۱۸۲۴ یونان و بالاخره فروپاشی پادشاهی هلند و جدا شدن بلژیک از آن در سال ۱۸۳۰ عملاً اصول دیراکتوآر اروپایی که مهمترین آن حفظ نظام سرزمینی طبق عهدنامه وین بود رعایت نگردید و به ترتیب دیراکتوآر اروپایی از میان رفت.

۱۴. ضمن این که ماده ۱۰ میثاق تجاوز غیرمشروع را تعریف می‌کرد دولتها نیز طبق مواد ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵ و ۱۶ منعهد می‌شدند که، قبل از هرگونه تجاوز، برای حلّ اختلافات خود به آیینهای حلّ و فصل مسالمت‌آمیز متوسّل شوند. ماده ۱۴ میثاق نیز خالق دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی است.

15. L'entretien accordé le 19 juillet 1935 à un journaliste, W.P. Crozier, par le sous-secrétaire permanent du Foreign Office, sir Robert Vansittart, dans W.P. Crozier, *Off the Record, Political interviews 1933-1943*, (edited, with an introduction by A. J. P. Taylor Hutchinson of London 1973) pp. 43-54.

به جنگ برای حلّ و فصل اختلافات بین المللی محدودیتهای موجود در میثاق جامعه ملل را نیز تقویت کرد.^{۱۶}

منع جنگ تجاوزی مطمئناً غنی ترین نوآوری از لحاظ مفهوم و مهمترین توسعه های بعدی بود. در حقوق بین الملل کلاسیک، جنگ وسیله ای مشروع برای کسب هر نتیجه مورد نظر با کاربرد زور بود. در دوران بدوی قبل از تمدن،^{*} که تفکر کلاسیک جامعه بین المللی را تا به آن حدّ تنزل می داد، تجاوز ممنوع نبود.

۱۲- یکی دیگر از نوآوریها برخاسته از روح معاهده ورسای که اجرا و قلمرو آن محدود ماند، شناخت اصل «حقّ خلقها در تعیین سرنوشت خود» می باشد. این اصل که توسط ویلسون رئیس جمهور آمریکا، در برنامه چهارده ماده ای ۸ ژانویه ۱۹۱۸ برای استفاده به عنوان مبانی صلح منتشر شده بود اعلام گردید، به وسیله معاهدات صلح که به ترتیب در ورسای و سن ژرمن و تریانون امضا شدند مترتب آثار حقوقی شد. تغییرات سرزمینی به ضرر قدرتهای مغلوب به وجود آمد و دولتهای جدیدی در اروپای مرکزی حول محور «خلقهای» متحد از لحاظ سنتهای فرهنگی، مذهبی، و زبانی ایجاد شد.

بدون شک «اصل ملیتها» یک پدیده نوین در اروپا نبود. این اصل در قرن نوزدهم از اعمال انقلابی از جمله استقلال یونان و بلژیک، تلاشهای متعدد و سرکوب شده مجاریها و لهستانها و ایجاد دولتهای جدید در شبه جزیره بالکان، که از امپراطور عثمانی منفک شدند، الهام می گرفت. تشکیل نظام سلطنتی در ایتالیا و امپراطوری در آلمان بارزترین تجلی اصل ملیتها بود. این اصل در قرن نوزدهم دارای ماهیت

۱۶. در این مورد رجوع شود خصوصاً به:

H. Wehberg, "Le problème de la mise de la guerre hors-la-loi, Recueil des cours de L'Académie de droit international, t. 24 (1928-IV), pp. 151-305; D.-H. Miller, The oact of Paris. A study of Briand-Kellogg Treaty (New-York, 1928), V.-H. Rutgers, La mise en harmonie du Pacte de la SDN avec le Pacte de Paris, Recueil des cours de L'Académie de droit international, t. 38 (1931-IV), 5; P. Barandon, le sytème me juridique de la SDN pour la prévention de la guerre (Paris. 1933); Nguyen Quoc Dinh, P. Dillier et A. Pellet, Droit

international public, (Paris, 3e éd., 1987), n° 574.

* état de nature.

صرفاً سیاسی بود و از سال ۱۹۱۹ با انعقاد معاهدات صلح دارای ویژگی حقوقی گردید. مهم‌ترین نتیجه حقوقی این اصل تعیین وضعیت مناطق مجاور که مورد اعتراض دو دولت قرار داشت از طریق همه‌پرسی مردمی بود.^{۱۷}

اگرچه «حق خلقها در تعیین سرنوشت خود» بسیار جالب می‌نمود ولی در عین حال محدودیتهای قابل توجهی داشت. این حق فقط به خلقهای اروپایی و آن هم به آن دسته از خلقهایی که ساکن بخشی از سرزمین اروپایی قدرتهای مغلوب بودند اختصاص داشت. هیچ کس فکر نمی‌کرد که چنین حقی به خلقهای تحت سلطه دولتهای پیروز و حتی سرزمینهای تحت سلطه قدرتهای مغلوب و همچنین خلقهایی که ساکن سرزمینهای غیراروپایی امپراطوری سابق عثمانی بودند قابل تسری باشد.

ب: اصول بنیادین منشور ملل متحد

۱۳- منشور ملل متحد، منعقد شده در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو، سه اصل کاملاً جدید عرضه می‌دارد. اصل تساوی در حاکمیت برای کلیه دولتها، الزام دولتها به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات خود (ممنوعیت هرگونه جنگ تجاوزی) و تکلیف دولتها به متفق کردن تلاشهایشان برای توسعه سطح زندگی خلقها و همچنین تشویق آنها به رعایت حقوق بشر و آزادیهای بنیادین برای همه.

۱۴- در ورای اصل تساوی در حاکمیت که دولتها به صراحت در بند یک ماده ۲ منشور ذکر شده است، منشور، سازمان ملل متحد را همانند نظم حقوقی ایجاد نموده که بر روی تمام خلقهایی که در قالب دولت قرار می‌گیرند باز است.

بر اساس بند یک ماده ۴ (منشور)، علاوه بر اعضای اصلی که

۱۷. رجوع شود خصوصاً:

Sarah Wambough, Plebiscites since the world war, with collection of official documents (Washington, 1933).

منشور را امضا و تصویب کرده اند، «سایر دولتهای صلح جویی که تعهدات منشور را پذیرفته و طبق تشخیص سازمان قادر به انجام آنها بوده و آماده انجامشان نیز باشند می توانند به عضویت سازمان ملل متحد در آیند». ولی مفهوم «ملل متحد» مندرج در شق ۳ از بند یک ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری، که جزء لاینفک منشور می باشد و همان روز (۲۶ ژوئن ۱۹۴۵) نیز مورد قبول قرار گرفته است، در هیچ جای منشور دیده نمی شود. بدون این که بتوان مدعی جایگزینی صفت «صلح جو» با صفتی دیگر در منشور بود ولی باید تحویل ارزشها را در نظر داشت.^{۱۸} دولت نازی که به طور رسمی، از لحاظ حقوق بین الملل کلاسیک یک «ملت متحد» بود، نشان داد که سلطه بر پیشرفته ترین فنون و داشتن تشکیلات دولتی بسیار مؤثر می تواند در خدمت یک سیاست وحشیانه قرار گیرد.

بدون شک تمایل دولتهای شرکت کننده در کنفرانس سانفرانسیسکو بر آن بود که چنین دولتی نتواند به عضویت سازمان ملل درآمد یا در صورت اقتضاء مجازاتهایی مندرج در ماده ۶ منشور را در مورد آن اعمال نمایند.*

همچنین این تمایل وجود داشت که امتیازات ناشی از تمدن که به ناحق توسط دولتهای اروپایی ادعا می شد، و یکی از آنها** به صورت فاجعه آمیزی از آن استفاده نمود، ملغی گردد. برخلاف جامعه

18. Comp. Bert Röling, *International Law in an Expanded World* (Amsterdam, 1960), pp. 17-55.

در این کتاب نویسنده تاریخ حقوق بین الملل در عصر جدید را به سه دوره تقسیم می کند: ۱. عصر ملل مسیحی ۲. عصر ملل متحد ۳. عصر ملل علاقمند به صلح (peace-loving).

* ماده ۶ منشور اشعار می دارد:

«هر یک از اعضای ملل متحد که در تخلف از اصول مندرج در این منشور اصرار

ورزد ممکن است بنا بر توصیه شورای امنیت و تصویب مجمع عمومی از عضویت

سازمان ملل اخراج گردد.»

** مراد همان دولت آلمان نازی است.

ملل، سازمان ملل متحد قصد داشت که با پذیرش همه دولتهای مستقل و صلح جو، به لطف روند استعمارزدایی که در همان دوران آغاز شده بود، به یک سازمان جهانی واقعی تبدیل شود.

۱۵- از لحاظ اصولی ممنوع کردن جنگ تجاوزی مهمترین پیشرفتی است که حقوق بین الملل از آغاز پیدایش خود بدان دست یافته است. بدون شک اجرای موثر این اصل متأثر از وجود سه کاستی مهم می باشد، کاستی هایی که مشخص کننده هر آن چیزی است که نظم حقوقی بین الدولی را از حقوق قابل اجرا در یک دولت دارای پلیس متمایز می کند.

اولین کاستی مربوط به مشکل ناشی از تعریف «جنگ تجاوزی»^{۱۹} و برقرار نمودن تعادل میان «عمل تجاوزکارانه» و «حق دفاع مشروع» می باشد.

دومین کاستی عدم وجود یک دادگاه الزامی است. به جز موردی که دولت متهم به تجاوز صلاحیت دیوان بین المللی دادگستری را می پذیرد، در سایر موارد دولتی که مدعی است قربانی عمل تجاوزکارانه می باشد نمی تواند به یک قاضی صالح برای قضاوت رجوع نماید، یعنی از او بخواهد که حقیقت را از خلال وقایع باز یابد و در یک محاکمه حضوری، آن وقایع را با توجه به اعتبار امر مختوم بازسازی نموده و قانون حاکم بر آنها را بیان نماید. معذک این اشتباه است که عامل اصلی این وضع را عدم وجود نهادهایی در این خصوص بدانیم. اگر از یک قاضی بین المللی تقاضای رسیدگی به مخاصمات مسلحانه ای که از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شده اند و برخی از آنها هنوز ادامه دارند شده بود، برای او بسیار سخت بود که بتواند راه حل حقوقی مطمئنی را ارائه نماید. بنابراین اولین کمبود یعنی نارسایی حقوق موضوعه لازم الاجرا عنصر بنیادینی بوده و به علاوه نشان دهنده

۱۹. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ قطعنامه تعریف تجاوز به شماره ۳۳۲۴

(۲۱) را تصویب نمود. رجوع شود به:

Discours juridiques sur l'agression, Réalités du droit contemporain, 4 (Presses universitaires de Reims, 1982).

محکوم علیه به پرداخت تمام یا قسمتی از محکوم به نقدی (بند د ماده ۴۰ قانون سال ۱۳۶۱ و بند د ماده ۱ قانون سال ۱۳۴۶) که به دادگاه اجازه می‌داد حکم محکومیت را تعلیق نماید به خوبی استنباط می‌شد. منتهای مراتب چنانکه اشاره کردیم، این ماده (پس از آن تبصره ۱) به صورتی تنظیم شده بود که مقصود قانونگذار را صریحاً بیان نمی‌کرد. در واقع، قانونگذار در مقام گشودن راهی بود که به دادگاهها این اجازه را هم می‌داد که در چنین مواردی یکی از دو مجازات را تعلیق نماید. زیرا در مقررات پیش از آن (مستنبط از ماده ۴۷ قانون مجازات عمومی سال ۱۳۰۴) تعلیق یکی از دو مجازات ممکن نبود، بدین معنی که دادگاه ملزم بود یا هر دو مجازات را معلق بدارد و یا هیچ کدام را. به بیان دیگر قانونگذار قصد داشت برخلاف گذشته تبعیض در تعلیق اجرای مجازات را تجویز بنماید، بدون آن که تعلیق هر دو مجازات را ناممکن بداند. ولی این اشکال در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ نه تنها مرتفع نگردید، بلکه قانونگذار متأثر از این توهم و با آن که اصل را در ماده ۲۵ بر تبعیض قرار داده بود صریحاً در ماده ۲۶ مقرر کرد:

«در مواردی که جزای نقدی با دیگر تعزیرات همراه باشد جزای نقدی قابل تعلیق نیست.»

و برای آن که جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نگذارد، شرط عجز محکوم علیه به پرداخت جزای نقدی را که مانع بازداشت او به ازای جزای نقدی بود از قانون مجازات اسلامی حذف کرد. اصرار قانونگذار تا این حد به اخذ جزای نقدی حتی به قیمت بازداشت محکوم علیه با تمام آثار سوء آن تعبیر روشنی ندارد جز این که قایل شویم بار دیگر ملاحظات مالی راهنمای قانونگذار در اتخاذ چنین تصمیم بوده است. ولی مهمتر از آن اختیار دادگاهها در تعلیق قسمتی از یک نوع مجازات و حکم به اجرای قسمت دیگر آن است. مباینت مبنا و غایت تعلیق با این حکم قانونگذار آن قدر آشکار است که نیاز به استدلال ندارد.

خصوصاً در اجرای مجازات زندان، پیشگیری از آثار شوم مجازات و نیز حفظ و تثبیت وضع اجتماعی محکوم علیه با بازداشت او به هر میزان مغایر است. نمی توان پذیرفت که علل موجب تعلیق چندانکه در قانون پیش بینی شده است مقتضای قسمتی از مجازات باشد. و این قاعده در مورد تعلیق یکی از دو مجازات و تفکیک آن نیز صادق است. زیرا اصولاً حکم به اجرای قسمتی از مجازات آثاری از لحاظ روانی در بردارد که مانع حصول نتایج کاملی است که از تعلیق قسمت دیگر مجازات مورد انتظار است. چگونه می توان از محکوم علیه توقع داشت که بار دیگر شایستگی خود را به اثبات برساند و در مواردی از دستورهای دادگاه تبعیت کند، در حالی که با اجرای قسمتی از مجازات این احساس را در او به وجود آورده ایم که تاوان عمل خود را پرداخته است و دیگر مدیون جامعه نیست. سنک جمله معروفی دارد، او می گوید:

«اگر مجازات مقصّران را تقلیل دهیم، می توانیم آسانتر آنان را اصلاح کنیم، زیرا فرد وقتی بر رفتار و کردار خویش مراقبت بیشتری نشان می دهد که آبروی خود را کاملاً از دست نداده باشد.»¹⁴

انگیزه های بازدارنده رفتار ضد اجتماعی در مدت تعلیق همانا شوق معافیّت از مجازات و نیز خوف از اجرای آن است. ولی وقتی مجازات به اجرا درآمد ترس از مجازات فرو می ریزد و محکوم علیه مجازات را در حق خود جاری می داند. به نظر ما، غایت تعلیق ایجاب می کند که حتی صدور حکم محکومیت معلق بماند و این خود بحثی است که فرصت و مجال دیگری می طلبد. بر این اساس قانون سال ۱۳۰۴ از این جهت که متضمن قاعده منع تبعیض در تعلیق اجرای مجازات به هر شکل بود با مبانی تعلیق مطابقت بیشتر داشت.

از جمله اختیارات دیگری که دادگاهها در جایگزینی مجازات حبس به موجب قانون مجازات اسلامی کسب نموده اند اختیار تبدیل مجازات به مجازات از نوع دیگری است. به موجب ماده ۲۲ این قانون:

14. Pradel (J.), "Histoire des doctrines pénales", Ed. Que sais-je?, p. 11.

تردید دولتها به قبول صلاحیت اجباری در قلمروهایی است که مربوط به منافع حیاتی آنها می باشد.^{۲۰}

۱۶- هم پیشگفتار منشور و هم بسیاری از مواد آن رابطه ای را برقرار می کند که یک طرف آن اصل بنیادین «عدم تجاوز» است که مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت اصلی که می توان آن را در وجه مثبتش توسط مفهوم صلح تشریح نمود، و طرف دیگر آن بهبود سطح زندگی خلقها و تشویق به احترام حقوق بشر و آزادیهای بنیادین برای همه است. با این عمل حقوق بین الملل موضوعه از یکی از تعالیم فلسفه «روشنگری» بهره گرفته است. کافی نیست که این حقوق جنگ تجاوزی را نامشروع اعلام دارد بلکه باید علل آن را نیز از میان ببرد. این علل در درجه اول همان قدرت استبدادی مقامات دولتی است که به قلمرو حقوق بشر تجاوز می کند و همچنین نابرابری پایدار اجتماعی و اقتصادی که بیش از پیش غیرقابل تحمل می گردد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شده است حاوی مجموعه ای از آزادیهای بنیادین و حقوقی است که دولتها مکلفند در مورد افراد واقع در قلمرو صلاحیت خود به رسمیت بشناسند. این اعلامیه از لحاظ حقوقی، نمونه ای برای قوانین اساسی کشورها است، نمونه ای که، حداقل در بدو پیدایش، به عنوان سندی الزام آور برای دولتها فرض نمی شد و هیچ گونه حق عمل خاصی را نیز برای افراد قائل نبود.

۲۰. در حقیقت، علل زیادی سبب گردیده تا حل و فصل بحرانی ترین وضعیتها به مراجع قضایی واگذار نگردد. این علل به طور بسیار جالبی توسط شارل دوویشر تجزیه و تحلیل شده است. رجوع شود

به: Charles De Visscher (Théories et réalités en droit international public, 4e éd., Paris, pedone, 1970, pp. 91-101).

همچنین رجوع شود به: Friedmann, The Uses of General Principle in the Development of International Law, 57 American Journal of international Law, (1963), 279-299.

* Philosophie des Lumières.

ج: روند استعمارزدایی و حمایت بین‌المللی از حقوق

بشر

۱۷- منشور ملل متحد تحت تأثیر قدرتهای بزرگ استعماری، که همان فاتحان جنگ جهانی دوم بودند (عمدتاً انگلستان و فرانسه) به صراحت سلطه استعماری را محکوم نکرده است. تنها مستعمرات مغلوبان (عمدتاً مستعمرات ایتالیا) بود که به همان شکلی که در مورد رهایی مستعمرات آلمان در معاهده ورسای عمل شده بود از تحت سلطه رها شدند.

حقوق بین‌الملل مرحله سرنوشت‌سازی را در سال ۱۹۶۰ با تصویب اعلامیه اعطای استقلال به سرزمینها و خلقهای تحت سلطه (قطعنامه (۱۵) ۱۵۱۴ مورخ دسامبر ۱۹۶۰) گذراند. از این پس تمام خلقها حق دارند که در دولتی مستقل تجمع نمایند و عضویت سازمان ملل متحد را کسب کنند.

۱۸- تحوّل متقارن دیگری که منبش در اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ می‌باشد و در عین حال در چندین ماده از خود منشور نیز مورد تأیید قرار گرفته است، همان حمایت بین‌المللی از حقوق بشر می‌باشد. دو میثاق ۱۹۶۶* اندیشه حمایت از حقوق بشر را تبدیل به تعهدات بین‌المللی می‌کند و بر عهده دولتهای تصویب‌کننده این میثاقها می‌گذارد. به موازات این تحولات، سازمان ملل متحد نیز وجود جنایات بین‌المللی را مورد تأکید قرار می‌دهد که شامل جنایت علیه صلح (جنگ تجاوزی)، جنایات جنگی، جنایت کشتار جمعی (مستقل از هرگونه مخاصمه مسلحانه) و جنایت تبعیض نژادی (آپارتاید) می‌باشد.

* مراد همان «میثاق حقوق مدنی و سیاسی» و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» می‌باشد.

بخش سوم به طرف نظم نوین جهانی

الف: نظم نوین اقتصادی بین المللی^{۲۱}

۱۹- فکر ایجاد یک نظم نوین اقتصادی بین المللی از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ به وجود آمد. لوئی اچه برریا* رئیس جمهور مکزیک، طی نطقی که در سومین اجلاس آنکتاد در سانتیاگوی شیلی در ۱۹- آوریل ۱۹۷۲ ایراد نمود اعلام کرد:

«اقتصاد بین المللی باید بر مبنای حقوقی محکمی استوار گردد و برای رسیدن به این هدف یک منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها لازم می‌باشد.»

(اسناد آنکتاد، سومین اجلاس، جلد یک (a)، بخش اول، ص ۱۸۷).

21. Dans une bibliographie très abondante on citera: Le Monde en devenir, Réflexions sur le nouvel ordre économique international, publication collective de l'Unesco, Paris, 1976; Mohamed Bedjaoui, Pour un nouvel ordre économique international (Unesco, coll. "Nouveaux défis au droit international", Paris, (1979); F. Rigaux, Pour un autre ordre international, Droit économique 2 (Institut des Hautes Etudes Internationales de Paris, 1979/1980, Paris, Pedone, 1970), pp. 269-426; The New International Economic Order; confrontation or cooperation between North and South?, ed. by Karl P. Sauvant and Hugo Hansenpflug (Campus Verlag, Frankfurt, 1977); The New International Economic Order: The North-South Debate, ed. by Jaydish N. Bhagwati (Cambridge, Mass., London, M.I.T. Press, 1977); A New International Economic Order. Selected Documents, 1954-1975, compiled by A. G. Moss and H. N. M. Winton (New York, Unitas, 1978); Reshaping the International Order. A Report to the Club of Rome, Jan Tinbergen coord. (New York, E. P. Dutton and Co., 1976); Towards a Renovated International System (Trilateral Commission. Richard N. Cooper. Karl Kaiser and Manataka Kosaka, The Triangle Papers, 14, publ. by New York University Press, 1977); Nord-Sud: un programme de survie, rapport de la commission indépendante sur les problèmes de développement international, sous la présidence de Willy Brandt (traduit de l'anglais, Gallimard, coll. "Idées", 1980); United Nations Institute for Training and Research (UNITAR), Progressive development of the principles and norms of International law relating to the new International economic order, Unitar, DS/5, 15 august 1982 et Nation Unies, Assemblée, générale, A/37/409, du 1er octobre 1982 et A/37/409/Add. 1 du 5 octobre 1982. Sur le droit un développement, voy. notamment: The right to development at the international level (Hague Academy of International Law and United Nations University, Workshop, 1979, The Hague, 16-18 october, Sijthoff and Noordhoff); Jean-Jacques Israel, Le droit au développement, Revue générale du droit international public, 1983, 5-41.

* Louis ECHEVERIA.

لازم به تذکر است که حرف V در زبان اسپانیایی (B) تلفظ می‌شود.

سال بعد، چهارمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در الجزایر تشکیل گردید و یک اعلامیه سیاسی، یک اعلامیه اقتصادی و یک برنامه عملی برای همکاری اقتصادی تصویب نمود. با پشتیبانی همین کنفرانس بود که بومدین* (رئیس جمهور وقت الجزایر) ابتکار عمل برای تشکیل ششمین اجلاس فوق العاده مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای اجرای برنامه مطروحه توسط اچه برریا را به دست گرفت. ششمین اجلاس فوق العاده از ۹- آوریل تا ۲ مه ۱۹۷۴ برگزار شد. این اجلاس دو قطعنامه در اول مه ۱۹۷۴ تصویب نمود، که یکی قطعنامه ۳۲۰۱ (S-VI) تحت عنوان «اعلامیه جهت استقرار یک نظم نوین اقتصادی بین المللی» است و دیگری قطعنامه ۳۲۰۲ (S-VI) تحت عنوان «برنامه عملی جهت استقرار یک نظم نوین اقتصادی بین المللی» می باشد. منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ توسط مجمع عمومی عادی تصویب گردید (قطعنامه XIX/۳۲۸۱). بالاخره در هفتمین اجلاس فوق العاده در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۵ قطعنامه ۳۳۶۲ (S-VII) تحت عنوان «توسعه و همکاری اقتصادی بین المللی» به تصویب رسید.

۲۰- نوآوری نظم بین المللی در حال ایجاد باید در رابطه با سیستمهای قبلی سنجیده شود.

توسعه صنعتی اروپا در قرن نوزدهم با دو پدیده با ماهیت سیاسی مشخص شده است. اولین پدیده مربوط به تشکیل یا تقویت دولتهای ملی بود که سبب می گردید مرزهای داخلی حذف و قلمرو اقتصادی و حقوقی واحدی به وجود آید که به روی گردش آزاد کالا و نیروی انسانی باز باشد. دومین پدیده که سیاست توسعه طلبی استعماری و وارد نمودن تقریباً تمامی جهان در یک سیستم اقتصادی است که تحت سلطه قدرتهای صنعتی اروپایی می باشد. تبلور حقوقی این سیستم اقتصادی در نظم بین المللی کلاسیکی یافت می شود که قبلاً شرح آن گذشت.

* Boumedienne.

بعد از شکست تلاش ناپلئون برای استقرار برتری فرانسه، تفوق انگلستان آغاز گردید که مبتنی بر سه عامل پیشی گرفتن صنعتی و دانش فنی، تسلط بر دریاها و امپراطوری استعماری بود. در مورد اولین عامل باید گفت که امپراطوری آلمان در ابتدای قرن بیستم به سطح امپراطوری بریتانیا رسیده و بدون شک آن را پشت سر نیز گذاشته بود و رقابت آنها در مورد دو عامل دیگر بدون تردید یکی از علل اصلی جنگ جهانی اول بود.

بحرانهایی که این سیستم از ۱۹۱۹ پی در پی از آن گذر می کند بدون شک، قابل انتساب به عدم وجود یک قدرت برتر می باشند. نزول انگلستان، سقوط آلمان، منزوی شدن ایالات متحد آمریکا به علاوه بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی داخلی که این سه کشور با آن مواجه بودند، جهان را بدون رهبری رها نمود که نظم آن «به طور سنتی مبنی بر برتری قوی ترین دولت یا دولتها** بود.

۲۱- در سازماندهی مجدد جهان که از ۱۹۴۵ توسط قدرتهای پیروز در جنگ آغاز گردید، ابعاد اقتصادی نیز مورد توجه قرار گرفت. موافقتنامه های برتون وودز،*** که از ۲۷ دسامبر ۱۹۴۵ لازم الاجرا گردیدند، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را ایجاد نمودند که امروز شامل سه مؤسسه، بانک جهانی برای ترمیم و توسعه (BIRD) و دو شعبه اخیر یعنی جامعه مالی بین المللی (SFI) که اساسنامه آن از ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۶ لازم الاجرا شده است) و انجمن بین المللی توسعه (AID) که در سال ۱۹۶۰ ایجاد شد) می باشد.

در حقیقت سیستم اقتصادی جهانی، براساس اصولی که موافقتنامه های برتون وودز از آنها ملهم شده بودند شامل سازمان سومی می شد که قرینه تجاری یا اقتصادی مؤسسه پولی و مؤسسات مالی بود. لذا منشوری در هاوانا برای ایجاد سازمان بین المللی تجارت (OIC) امضا شد؛ اما اساسنامه های آن که در مارس ۱۹۴۸ مورد تأیید قرار

* hégémonie.

** concert hégémonique.

*** Bretton Woods.

گرفته بود به علت مخالفت سنای آمریکا هرگز تصویب نشد. در پی شکست سازمان بین‌المللی تجارت تصمیم گرفته شد که فصل چهارم منشور هاوانا از آن جدا گردد و این فصل بعد از تکمیل و اصلاح سند جداگانه‌ای تحت عنوان «موافقتنامه عمومی در مورد تعرفه‌های گمرگی و تجارت» را تشکیل دهد (موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت یا گات).*

۲۲- اسناد مصوب در برتون وودز و در هاوانا باگرفتن فقط بخش مربوط به آزادی مبادلات تجاری از سازمان بین‌المللی تجارت پاسخگوی یک اندیشه سیاسی بود که ظاهراً وابسته به علل اقتصادی دو جنگ جهانی می‌شد. بین‌المللی کردن اقتصاد خصوصی و از میان بردن مکانیسمهای حمایتی ملی می‌بایستی از ظهور مجدد این چنین علی پیشگیری می‌کرد. اندیشه سیاسی توأم با اعتقاد اقتصادی شد: به لطف تجارت آزاد، که به صراحت توسط شرکت کنندگان در مذاکرات ۱۹۴۵ برتون وودز از آدام اسمیت و ریکاردو به عاریت گرفته شده بود، تمام کشورهای جهان می‌بایستی در جهت شکوفایی آمریکا حرکت می‌کردند.

نظر به این که از سال ۱۹۷۴ به بعد از نظم «نوین» اقتصادی بین‌المللی فراوان صحبت می‌شود، نمی‌توان بر روی نوآوری نظمی که در ۱۹۴۵ استقرار یافت چندان اصرار ورزید. برقراری روابط اقتصادی فرامرزی براساس قانون بازار، به صورتی که انگار رقابت دولتهای ملی اثری سیاسی بر این روابط نداشت، واقعاً یک عمل انقلابی بود.^{۲۲}

۲۳- اکثریت ناظران، تخریب سیستم برتون وودز را ناشی از بحران پولی سال ۱۹۷۱ و تصمیم ۱۵ اوت همان سال نیکسون مبنی

* General Agreement on Tariffs and Trade or GATT.

۲۲. نظم اقتصادی ناشی از جنگ دوم جهانی براساس مدل طراحی شده برای «جهان اول» و ملهم از ایالات متحد آمریکا تنظیم گردید. در مورد این نکته رجوع شود خصوصاً به:

Fred Hirsch and Michael M. Doyle, Politicization in the world economy. necessary conditions for an international economic order dans Alternatives to Monetary disorder (McGraw- Hill Book Company 1977), pp. 33- 34.

بر تعلیق قابلیت تبدیل دلار می‌دانند.^۳ تغییراتی که در سیستم پولی جهانی با دومین بازنگری در اساسنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، که از اول آوریل ۱۹۷۸ لازم‌الاجرا شد (گزارش سالانه صندوق بین‌المللی پول، ۱۹۷۸، ۵۵)، صورت گرفت برای تثبیت سیستمی که به شدت دچار اختلال شده بود کافی نبودند.

اختلال پولی با توسعه نقدینگی‌هایی بین‌المللی عمیق‌تر شد. نقدینگی‌هایی که قبلاً در اواسط سالهای ۱۹۵۰ در بازار «دلارهای اروپایی»^{*} و سپس «ارزهای اروپایی»^{**} خارج از هر گونه نظارت عمومی ایجاد شده بودند.^۳

بر بحران سیستم پولی رسمی، و بر انتشار هرج و مرج وار ارزهای اروپایی که به طور گسترده منجر به مقروض شدن بسیاری از کشورها به طلبکاران خصوصی شده است، پدیده سوومی افزوده می‌شود که همان جایگاه شرکتهای فراملی در تجارت بین‌الملل می‌باشد. این شرکتهای به لطف «تجارت بین‌المللی بسته‌ای» که میان نهادهای محلی در کشورهای مختلف، که همگی متعلق به همان گروه شرکتهای فراملی

→
The Postwar order was created for the first world. US relations with what was to become the third world were on the surface conducted on the same basis as Relations with developed countries. Thus the postwar order reflected in the West a mixture of cooperative leadership on the economic front and hegemonic leadership on the political front.

Dans le même sens, voy. notamment: Th. de Montbrial, For a new world economic order, 54 Foreign Affairs (1974-1975), 64; D. Carreau, J. de la Rochère, T. Flory et P. Julliard, Chronique de droit international économique, Annuaire Français de droit international (1975), 648-650; M. Flory, Droit international du développement (Thémis, PUF, Paris, 1977), pp.272-273.

23. Voy. notamment: M. Flory, Droit international du développement (Thémis, PUF, Paris, 1977), p. 325; M. Merle, Sociologie des relations internationales (Paris, Dalloz, 2e éd., 1970), pp. 420-421; J. S. Nye, Independence and Interdependence, 22 Foreign Policy (Spring 1976), 145; R. Triffin, The international role and fate of the dollar, 18 Foreign Affairs (1978-79), 266-286. Voy aussi la note technique de Duncan Ndegna et R. Triffin dans: Reshaping the International Order. A Report to the Club of Rome (Jan Tinbergen, coord. New York, E P. Dulton and Co., 1978) pp. 199-209. Joseph Gold, Professor Verwey, the International Monetary Fund, and developing countries 21 The Indian Journal of International Law (1981), 497-512; Richard S. Dale, International Banking is out of control, Challenge (1983), 14-19.

* eurodollars.
** eurodevises.

۲۴. در مورد ابعاد حقوقی ارزهای اروپایی رجوع شود خصوصاً به:

می باشند، ایجاد نموده اند توانسته اند به اهمیت خود افزوده و در بسیاری از بخشها موضع مسلط را بدست آورند و بی نظمی در مکانیسمهای مبادله آزاد را سرعت بخشند.

ب: حق برای توسعه

۲۴- امروز بالاجبار می توان شکست تلاشها جهت استقرار یک «نظم نوین اقتصادی بین المللی» را مطرح نمود. قروض کشورهای جهان سوم سبب شده که از ۱۹۸۲ به بعد جریان حرکت مالی میان این کشورها و کشورهای توسعه یافته طلبکار برعکس (به نفع کشورهای اخیر) گردد. در حالی که یکی از اهداف نظم نوین اقتصادی بین المللی مشارکت در مخارج توسعه اقتصادی کشورهای زیر توسعه بود. امروزه نتیجه قروض کشورهای اخیر این شده است که منابع مالی قابل توجهی از طرف این کشورها به سوی طلبکاران خارجی شان (کشورهای توسعه یافته) روان شود.

۲۵- حتی خود فکر «حق برای توسعه» نیز نیاز به تأملی چند دارد.

مطمئنأ این اندیشه مثبتی است، چون که در ورای اصل برابری دولتها، واقعیت که همان توسعه اقتصادی نابرابر است را لحاظ می نماید؛ معهذا اگر این فکر مسأله توسعه (یا توسعه نیافتگی) را فقط به شاخصهای اقتصادی محدود نماید بسیار بسته می نماید، چون که از عوامل فرهنگی و اجتماعی نباید غافل بود. اگرچه معیارهای توسعه و توسعه نیافتگی به طور اخص اقتصادی هستند، ولی براساس آمارهای کلی دولت، آنها نابرابریهای داخلی توسعه را لحاظ نمی نمایند. در

F. A. Mann, Zahlungsprobleme bei Fremdwährungsschulden, 36 Annuaire suisse de droit international (1980), 96-101; Hugo J. Hahn, Das Währungsrecht der Eurodevisen (1973); André Jacquemont, Le contrat d'euro-crédit: un contrat à contenu variable, Journal du droit international (1979), 34-78; J. B. Blaise, Ph. Fouchard et Ph. Kahn, Les Euro-crédits, un instrument du système bancaire pour le financement international (Librairies techniques, Paris, 1981); F. Rigaux, Les situations juridiques individuelles dans un système de relativité générale, Recueil des cours de l'Académie de droit international, vol. 201 (1989), nos. 190-195.

کشورهای غنی فقرا وجود دارند و در کشورهای فقیر اغنیا، و حالت اخیر سبب کاهش قابل توجهی از سهم اکثریت مردم در پیشرفت اقتصاد «ملی» می‌گردد.

فکر «حق برای توسعه» برای حقوقدان مسایل دیگری را نیز مطرح می‌کند. ابتدا شاید بتوان آن را به عنوان یک هنجار بین‌المللی عینی لحاظ نمود، به همان شکلی که در مورد ماهیت یک قطعنامه صادره از مجمع عمومی سازمان ملل، رکن متشکل از نمایندگان تمام دولتهای عضو سازمان، به نظر می‌رسد. این دولتها هستند که با توافق یکدیگر برخی اصول مرتبط با توسعه را (در قطعنامه) اعلام می‌دارند که نتیجه اش باید سبب تنظیم روابط اقتصادی بین‌المللی و در وهله اول، حل معضل قروض زیادی باشد که در حال نابود کردن اکثر کشورهای در حال توسعه است.^{۲۵} در همین راستا این دولتها هستند که در روابط مشترک خود «حق برای استعمارزدایی»^{*} را به رسمیت شناختند و بدین ترتیب تعهدات مشخصی را به عهده «قدرت‌های استعمارگر» که اولین مخاطبین قطعنامه هستند قرار دادند.

۲۶- دو عبارت «حق توسعه» یا «حق برای توسعه» یکی نیستند و ستیزی را سبب می‌شوند که به مراتب سهمگین‌تر از حق استعمارزدایی است. به همان میزان که آزادی خلقها از سلطه استعماری، که هنوز به عنوان مبارزات آزادی بخش نامیده می‌شود، نسبتاً آسان بود، استقرار یک نظم نوین اقتصادی بین‌المللی مشکل خواهد بود. با توجه به محدودیت منابع موجود، استقرار چنین نظمی به طور غیرقابل اجتنابی شکلی از توزیع مجدد این منابع را طلب می‌کند. همچنین بدون تردید می‌توان اصل حاکمیت دایمی هر دولتی را بر منابع طبیعی و بر فعالیت اقتصادی خود، که در بسیاری از اسناد بین‌المللی وجود دارد، اعلام نمود. اهمیت این اصل هر اندازه که باشد،

۲۵. در مورد این نکته رجوع شود به:

La sentence du Tribunal permanent des Peuples, session de Berlin (1988) sur le Fonds monétaire international.

* droit à la décolonisation.

باید گفت که فقط یکی از وجوه بد توسعه یافتن را مورد توجه قرار می دهد زیرا در عصری که روابط اقتصادی در عمل فراملی شده است، نمی توان اصل جهانی خودکفایی را که منجر به حاکم شدن هر دولتی بر اقتصاد خود می گردد به شکل قاعده درآورد. یکی از اهداف اساسی نظم نوین اقتصادی بین المللی ایجاد تعادل مجدد در مبادلات تجاری است. به علاوه امروزه اموال غیرمادی، حقوق معنوی، دانش فنی، مهارت های صنعتی و تجاری، تسلط بر حرکت های اقتصادی فرامرزی تأثیر اساسی در تنزل مبادلات تجاری دارند، زمانی که موضوع درخواست همکاری مؤثر ازغنی ترین کشورها برای استقرار نظم نوین اقتصادی بین المللی می باشد، روندی چنین خطی شبیه به مبارزات آزادی بخش ملی قابل درک نیست.

در حالی که حقوق بین الملل کلاسیک، از لحاظ صرفاً فنی، ثبات نسبتاً خوبی را برقرار می کرد یعنی وضعیتهای موجود را استحکام می بخشید، نظم نوین اقتصادی بین المللی یا «حق توسعه» یک حقوق تغییر است. تا همین اواخر، جنگ و فتوحات اصلی ترین عوامل تغییر در جامعه بین المللی بودند. مبارزه فعلی عبارت از کشف طرق تغییر مسالمت آمیز (peaceful change) است. نمی توان منکر این فکر شد، حتی اگر آنچه گفته می شود بدبینانه باشد، که «حق توسعه» هنوز از مرحله موعظه گری پرهیزکارانه فراتر نرفته است.

۲۷- روش دیگر برای درک «حق برای توسعه» این است که در آن شکلی از «حقوق مشخص جمعی» را دریابیم، چیزی که بسیاری آن را سومین مقوله حقوق بشر نامیده اند. «حق برای توسعه» همانند حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (که تحت عنوان دومین مقوله حقوق بشر می باشند) که برابری و همبستگی بیشتری را در جوامع ملی ایجاد می کنند باید عملکرد مشابهی را در دورنمای یک همبستگی جهانی انجام دهد.

اگر «حق توسعه» به عنوان یک حق مشخصی لحاظ گردد در مورد دو گروه مخاطب این حق این سؤال مطرح می گردد که چه کسانی آن را

مورد عمل قرار می دهند و چه کسانی از آن منتفع می گردند؟
در مورد سؤال اول امکان دادن یک پاسخ «کلاسیک» وجود دارد و آن این است که این دولتها هستند که باید توسعه را حول دو محور تشویق نمایند: اول این که دولتهای توسعه یافته تعهد دارند که روابط اقتصادی خود را با دولتهای زیر توسعه تغییر دهند، ولی دولتهای اخیر نیز مکلفند به تشکیلات داخلی ظالمانه و استبدادی خود خاتمه دهند.

در مورد منتفعین از «حق برای توسعه» مشکل است که بتوان چنین حقی را برای دولتها شناخت. زیرا این حقی است که فقط به خلقها تعلق دارد. در اینجا می توان مشابهتی را با حق استعارزدایی یافت که حق خودمختاری را برای خلقهای تحت سلطه ایجاد می کند. بدین ترتیب، اعلام «حق برای توسعه» الزاماً منجر به نتیجه وسیعتر و بنیادین تر که همان شناخت حق خلقها به مثابه یک سیستم عینی جدید روابط میان خلقها و نه دیگر فقط میان دولتهاست می گردد.

نتیجه

۲۸- با توجه به مطالبی که گذشت این باور و ترس وجود دارد که «نظم نوین جهانی» که مورد نظر «جرج بوش» است قوه محرکه ای برای نظم نوین اقتصادی بین المللی ای که از سال ۱۹۷۲ خلقهای زیر توسعه به آن اشتیاق دارند نباشد. در شرایطی که «نظم نوین جهانی» تنظیم شد، پیشنهاد آن بیشتر با حقوق بین الملل سلطه گرانه، که قبل از منشور ملل متحد حاکمیت داشت مرتبط بود. همانند حقوق داخلی حقوق بین الملل نیز نشان دهنده رابطه قدرت است. در کشورهای دمکراتیک اکثریت افراد امکانات لازم را برای بیان اراده خود دارند، در حالی که نظم حقوقی بین المللی همیشه برتری را به دولتهای قوی تر می دهد. امروز همانند سابق نیروی سلاح با قدرت اقتصادی همراه است، امروز باز بیش از گذشته این دو وسیله سلطه

متکی به یکدیگرند. امروز حتی ا
اند یا که رهبران‌شان ظاهراً به آرمان مبادله آزاد گرویده‌اند، سه چهارم
بشریت قربانیان ستم فزاینده حاصل از این مبادله آزاد هستند، مبادله
آزادی که از اعتبار و حیثیت ظاهری منطق بازار برخوردار است.